شهید مفقودالجسد فتح‌الله مشهدی حسین
در آیینه کلام مادرش پروانه حسنی‌دانا

راضی به برگشتن تکه‌ای از لباس پسرم هستم

زمانی که اسرا آزاد شده و به خاک کشور برمی‌گشتند هم منتظر آمدنش بودم. همسایه‌های‌مان که اسیر شده بودند آمدند و من اما چشم به در خانه دوختم تا شاید صدای آمدن فتح‌الله را از پس سال‌ها بی‌قراری و انتظار بشنوم. اما نیامد که نیامد، انگار که اصلا وجود نداشته، من ماندم و سال‌ها بی‌خبری.

■ صغری خیل‌فرهنگ

مرورش نه تنها مادران شهدا که ما را نیز آزار می‌دهد. ما که شرمنده شهدا و بازماندگانشان هستیم و حالا بعد از سال‌ها به سراغ‌شان می‌رویم و میان غبار فراموشی و دلتنگی فرزندان دلبندشان، خاطرات شهدا را ورقی می‌زنیم تا شاید بتوانیم زندگی تا شهادت این حماسه آفرینان که شهرتشان را در گمنامی می‌دیدند را روایت کنیم. آنچه در پی می‌آید حکایت مادرانه پروانه حسنی‌دانا است از فرزند مفقودالجسدش شهید فتح‌الله مشهدی حسین.

پسرم ۱۷ سال داشت، سرباز بود که رفت جنگ. دبیرستانش که تمام شد راهی شد. دانشگاه هم شرکت کرد، اما قبول نشد. من نگران بودم، خدمتش در زمان جنگ بود. چهار پسر داشتم و دو دختر. آن زمان دو تا از پسرهایم درجه‌دار ارتش بودند و در منطقه حضور داشتند. یکی در نیروی هوایی بود و دیگر پسرم در نیروی زمینی. هر چقدر برادرها اصرار کردند که ما هستیم و می‌جنگیم، تو دیگر بمان و نیا، نپذیرفت و گفت: نه من هم می‌خواهم برای دفاع از مملکتم بجنگم. من که اینجا کاری ندارم. نباید بمانم. اگر کاری از دستم برمی‌آید باید انجام دهم.

عزمش را جزم کرده بود، رفت و سه ماه آموزشی دید. تابستان بود که رفت. شهریور ماه قبل از مفقودالاثر شدنش یک بار به مرخصی آمد. پدرش و برادرها خیلی جستجو کردند و هیچ چیزی پیدا نشد. پسرم دیگر نیامد. فتح‌الله در شهریور ۱۳۶۱ مفقودالاثر شد.

من ۳۲ سال است که هر روزش را گریه می‌کنم. می‌گویم کجا رفتی، چطور به یکباره رفتی و خبری نیامد.

زمانی که اسرا آزاد شده و به خاک کشور برمی‌گشتند هم منتظر آمدنش بودم. همسایه‌های‌مان که اسیر شده بودند آمدند و من اما چشم به در خانه دوختم تا شاید صدای آمدن فتح‌الله را از پس سال‌ها بی‌قراری و انتظار بشنوم. اما نیامد که نیامد، انگار که اصلاً وجود نداشته، من ماندم و سال‌ها بی‌خبری.

بمیرم برایش، نمی‌دانم زیر گرما و سرمای کدام منطقه جا ماند. تنها فرزند من که نیست، بسیاری چون من چشم امیدشان هنوز خشک نشده و همچنان گریان است. آنها منتظر مانده‌اند تا روزی خبری از بچه‌هایشان برسد.

فتح‌الله مدتی بعد از حضورش در جنگ به شهادت رسید. ۱۷ سال داشت. آخرین باری که بدرقه‌اش کردم را خوب به یاد دارم، از زیر قرآن ردش کردم و همراه پدرش تا پای قطار رفتیم. رفت، عشق جوانی بود و...

پسرم عضو بسیج مسجد بود و شب‌ها نگهبانی می‌داد. من هم دم درب خانه پست می‌دادم و نگران بازگشتش به خانه بودم. با شنیدن هر صدای تیر یا صدای بلندی دلم می‌ارزید و بعد می‌دیدم که دارد به سمت خانه می‌آید. کسی نمی‌داند چه به ما گذشت. بدرقه‌اش کردم و رفت و اما روزهایی که پیکر شهدا را می‌آورند، دیگر پاهایم توان بدرقه پیکرهای شهدای گمنام را ندارد. در خانه می‌نشینم و تصاویر را نگاه می‌کنم. با نگاهم جستجو می‌کنم شاید ردی و نشانی میان آن همه پیکر از فرزندم پیدا کنم.

یکی دو باری خوابش را دیده‌ام. یک‌بار دیدم در مدرسه‌ای که در آن درس می‌خواند هستیم. درب مدرسه باز بود، گفتم مادر بیا برویم زود. گفت نه من نمی‌آیم، من در اینجا به بچه‌ها درس می‌دهم.

در مدتی که در جبهه بود برایم روزی دو بار نامه می‌نوشت و نامه‌هایش به خانه می‌آمد. نامه‌هایش را نگه داشته بودم اما آمدند و گرفتند و بردند. دیگر چیزی برای ما برنگرداندند. تمام آثار پسرم که نقاشی‌هایش بود را هم بردند. او با سیاه قلم نقاشی می‌کرد. روی شیشه می‌کشید. چون همه‌شان جلوی چشمان من بودند و من خیلی ناراحتی می‌کردم پدرش همه آنها را جمع کرد و به دوستان و بستگان داد. فتح‌الله هنرمند نقاش بود. خیلی کارهای زیبا و قشنگی داشت. در مورد نحوه شهادتش هم گفته‌اند که در بوشهر در تپه موشکی شهید و بعد مفقود شده است. دوستش آمد و گفت: در عملیات مجروح شد و ما نتوانستیم او را به عقب بیاوریم. آنجا را بمباران کردند و بعد به دست عراقی‌ها افتاد.

پسرم عاشق امام حسین(ع) بود. خیلی به قرآن علاقه داشت، با قرآن مأنوس بود. هیئت هم با دوستانش برگزار می‌کرد. یک بار آمد گفت مامان دوستم را آورده‌ام شام نخورده‌ایم. دیر وقت بود، گفتم چه کنم. گفت شام درست کن.

مهمان‌هایش که شام خوردند و رفتند آمد دست‌های من را می‌بوسید و تشکر می‌کرد، که آبروی من را خریدی. من هنوز منتظر یک پلاک، حتی تکه‌ای از لباس پسرم هستم.

کربلا ما داریم می‌آییم

■ علیرضا محمدی

حالا که چند روزی از اربعین حسینی گذشته و تب و تاب رفتن به سرزمین نینوا و زیارت عتبات عالیات اندکی فروکش کرده، خوب است یادمان باشد شنیدن نام کربلا در روزگاری نه چندان دور هرمی از آتش دریغ و حسرت را در وجودمان جریان می‌ساخت که رسیدن به مزار اباعبدالله‌الحسین(ع) در پس کینه و بخل یزیدیان زمان، تبدیل به آرزویی دست‌نیافتنی شده بود.

■■■

یادمان باشد «مسافران کربلا» دست‌نوشته‌هایی روی پیراهن و پیشانی‌بند رزمندگانی بود که به شوق جانبازی در مسیر اسلام ناب محمدی، در آرزوی آزادسازی عتبات عالیات، از همه هستی خود می‌گذشتند و هر روز جبهه‌ها را تبدیل به عاشورایی دیگر می‌کردند. یادمان باشد «کربلا» نام حداقل بیش از ۱۰ عملیات و تک نظامی بزرگ رزمندگان کشورمان در دوران دفاع مقدس بود که به نام مشهد سرور و سالار شهیدان نامگذاری می‌شدند تا مگر ذره‌ای از عشق و ارادت خالص‌ترین و عاشق‌ترین مریدان اباعبدالله الحسین(ع) را یادآور شوند.

یادمان باشد نوای «کربلا کربلا ما داریم می‌آییم» یکی از مشهورترین و متداول‌ترین اشعاری بود که با ضرباهنگی زیبا و دلنشین ورد زبان رزمندگانی می‌شد که هرچند بسیاری‌شان می‌دانستند هرگز با جسم مادی به چند کیلومتری حرم آقا هم نمی‌رسند، اما این نوا را ورد کلام می‌ساختند تا مگر ذره‌ای از شوق درونی‌شان را تسلی بخشند. یادمان باشد جمله «زیارت کربلا نصیب‌مان بگردان» فرازی همیشگی و ثابت از دعاهایی بود که همواره رزمندگان در پس تمامی نمازهای جماعت با صدای بلند و با حسرتی مثال‌زدنی همنوایی می‌کردند تا مگر همین دعاها فرجی باشد برای دست یافتن به حرم ارباب و مولای‌شان حسین(ع).

یادمان باشد شوق زیارت کربلا در وصیتنامه بسیاری از شهدا واژه‌ای جاودانی شده بود که خبر از عشقی عمیق میان حسین(ع) و اصحاب عاشورایی‌اش می‌داد و چه خوش گفت شهید محمدتقی پورباقری که: اگر بعد از پیروزی این جنگ به کربلای حسینی رفتید عوض من قبر شش گوشه امام حسین(ع) را زیارت نمایید و بگویید که در راه وی شهید شده‌ام تا باشد که با ایشان و یاران شهیدش محشور گردم و در قیامت شفیعمان گردد. یادمان باشد حالا که فصل ظفر و پیروزی فرا رسیده و با کمترین دغدغه و هزینه، چند صد هزار ایرانی بدون گذرنامه و ویزا به حرم حسین(ع) مشرف می‌شوند، تمامی اینها تنها ذره‌ای از زحمات انسان‌هایی است که بسیاری از آنها در حسرت دیدار گنبد و بارگاه سیدالشهدا(ع) روی خاک‌های تفتیده جنوب و غرب کشورمان به خون غلتیدند.

یادمان باشد جمله «زیارت کربلا نصیب‌مان بگردان» فرازی همیشگی از دعاهایی بود که همواره رزمندگان در پس تمامی نمازهای جماعت با صدای بلند و با حسرتی مثال‌زدنی همنوایی می‌کردند تا مگر همین دعاها فرجی باشد برای دست یافتن به حرم ارباب و مولای‌شان حسین(ع).

یادمان باشد اگرچه بسیاری از شهدا هرگز نتوانستند به زیارت قبر شش گوشه اباعبدالله‌الحسین(ع) مشرف شوند، اما به خوبی می‌دانستند کربلا به رفتن نیست، به کربلایی شدن است و آنها با جاری ساختن خون سرخ‌شان فریاد می‌زدند کربلایی هستند اگرچه کربلا نرفته باشند؛ «کربلا به رفتن نیست، به شدن است؛ که اگر به رفتن بود، شمر هم کربلایی می‌شد.»

و یادمان باشد این کلام شهید آوینی را که گفته بود: «کربلا را تو مپندار شهری است در میان شهرها و نامی است در میان نام‌ها، کربلا حرم حق است و هیچ کس را جز یاران امام حسین(ع) راهی به سوی حقیقت نیست، کربلا ما را نیز در خیل کربلائیان بپذیر...»

نگاه

۲۹ آذر یادآور روزی که سردار قادسیه از درون چاهی حقیر به اسارت درآمد

آخرین مدال بر گردان صدام طناب دار بود

■ آرمان شریف

«پس بنگر عاقبت کار ستمکاران عالم به کجا کشید» (سوره یونس)

شامگاه بیست و ششم شهریور ۱۳۵۹ درست پنج روز پیش از آنکه جنگ تمام‌عیار عراق علیه ایران آغاز شود، نمایندگان مجمع ملی عراق برای تشکیل جلسه‌ای فوق‌العاده دعوت می‌شوند. صدام حسین، رئیس‌جمهوری عراق، خود را برای ایراد یک سخنرانی طولانی و تاریخی آماده می‌کند. او در لباس فرمانده کل قوا پشت تریبون می‌رود و چنان با غرور و نخوت سخن می‌گوید که گویی جمال عبدالناصر، رهبر مصر است و ملی شدن کانال سوئز را اعلام می‌دارد.

صدام در بخش‌هایی از سخنرانی طولانی‌اش، قرارداد الجزایر که پنج سال پیش امضا کرده بود، را در دست می‌گیرد و در برابر دوربین‌ها پاره می‌کند. او پس از لغو این قرارداد، تأکید می‌کند که حاکمیت عراق بر شط‌العرب (اروندرود) قطعی و انحصاری است و ادامه می‌دهد: «مردم عراق و ارتش آن آماده هستند که در اجرای این تصمیم تاریخی سرسختانه بجنگند.» او رسماً ایران را تهدید می‌کند که «هر کس بخواهد با این تصمیم مشروع عراق مخالفت کند، عراقی‌ها آن را با تمامِ قدرت و امکانات خود سرکوب خواهند کرد.»

کمتر از یک هفته پس از این نطق، در روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ ده‌ها فروند هواپیمای جنگنده نیروی هوایی عراق به طرف خاک ایران به پرواز درآمدند تا خبر از شروع رسمی جنگ بدهند. در همین لحظه صدام حسین فرمانده کل قوای عراق بدون نصب آرم و علائم نظامی، در حالی که چفیه قرمز رنگ به سر داشت وارد اتاق عملیات شد. «عدنان خیرالله طلفاح»، وزیر دفاع به او چنین گفت: سرور من جوان‌ها چند دقیقه‌ای قبل به پرواز درآمدند. صدام به او پاسخ داد تا نیم ساعت دیگر کمر ایران خواهد شکست و او هشت سال منتظر آن نیم ساعت ماند و هیچ‌گاه خبری از خم شدن کمر ایران نشد. گزافه‌گویی‌های صدام که خودش را سردار قادسیه می‌نامید در طول جنگ هم ادامه داشت. او که پیش از تهاجم سراسری‌اش بر روی تضعیف ارتش و نیروهای نظامی ایران، حمایت اعراب و کردهای ایرانی حساب کرده بود خیال می‌کرد در عرض ۴۸ ساعت خوزستان و در عرض یک هفته تهران را خواهد گرفت.

پس از جنگی هشت ساله بدون اینکه وجبی از خاک ایران جدا شود، جنون جنگ‌طلبی رهبر رژیم بعث به دیگر کشورهای منطقه هم کشیده شد. در سال ۱۹۹۰ عراقی‌ها در ساعت ۵ صبح از مرز صفوان به کویت حمله کردند و قبل از ظهر دولت و ارتش کویت کاملاً ساقط شد و عراق، کویت را بخشی از استان بصره اعلام کرد. حالا دیگر صدام به عنوان دیوانه‌ای جنگ‌خو در میان کشورهای غربی شناخته می‌شود که تصمیماتش می‌تواند منافع آنها را هم به خطر بیندازد. چند سال بعد در اواخر سال ۸۱ پس از حمله مجدد امریکا و انگلیس به عراق، صدام حسین در اولین روزهای سال ۱۳۸۲ از کاخ ریاست جمهوری فرار می‌کند و به چاله‌ای تنگ و تاریک در منطقه‌ای دورافتاده پناه می‌برد.

۲۹ آذر همان سال، تمام رسانه‌های خبری در جهان، خبر دستگیری صدام را مخابره می‌کنند. دوربین‌های تلویزیونی لحظه دستگیری خفت‌بار مردی با ظاهری ژولیده و لباس‌هایی چرک و کثیف را نشان می‌دادند که کوچک‌ترین شباهتی با آن سردار قادسیه مغرور نداشت. صدام در آخرین سکانس آزادی‌اش در جایگاه یک قربانی قرار گرفت و همگان منتظر محاکمه‌اش بودند. اما این قربانی، زمانی خودش یک جلاد و جنایتکار جنگی بود که جان انسان‌های زیادی را گرفت. هیچ کس نه تنها از حقارت صدام در لحظه دستگیری ناراحت نشد، بلکه بازتاب خبر دستگیری‌اش موجی از خوشحالی را در کشور خودش به راه انداخت. در سال‌های قدرت این مرد شریر خون انسان‌های بی‌گناه زیادی به وسیله فرمان‌های او ریخته شد و قطعاً محاکمه او هم نمی‌توانست ذره‌ای از بار گناهانش را کم کند. شهیدان مظلوم دفاع مقدس، جانبازان جنگ و کشته شدگان غیرنظامی شهر حلبچه نمونه‌هایی از قربانیان حکومت مردی هستند که به هیچ چیز جز قدرت فکر نمی‌کرد. امروز مهر تأییدی بر پایان سلطه و زیاده‌خواهی‌های دیکتاتوری است که رؤیای یک هفته‌ای اشغال تهران و رهبری جهان عرب را در سر می‌پروراند اما عاقبت دست‌های تاریخ، سرنوشت او را به چاهی در یک مزرعه دورافتاده گره زد. تاریخ همانند معلم مهربانی به انسان‌ها می‌گوید که با گذشت زمان و اندکی صبر ابرهای سیاه ظلمت کنار خواهد رفت و عاقبت بدکاران به سزای کارهایشان می‌رسند.

صدام حسین فرمانده کل قوای عراق بدون نصب آرم و علائم نظامی، در حالی که چفیه قرمزرنگ به سر داشت وارد اتاق عملیات شد. «عدنان خیرالله طلفاح»، وزیر دفاع به او چنین گفت: سرور من جوان‌ها چند دقیقه‌ای قبل به پرواز درآمدند. صدام به او پاسخ داد تا نیم ساعت دیگر کمر ایران خواهد شکست و او هشت سال منتظر آن نیم ساعت ماند

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۴۲۰

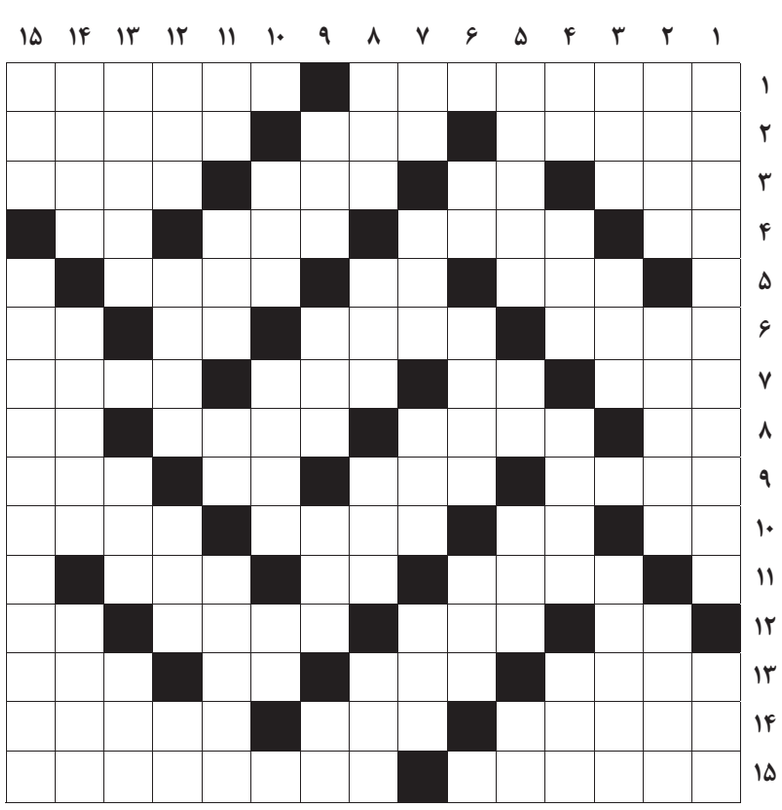

از راست به چپ

■ ۱- کسی که کارش دریافت و گردآوری طلب‌های یک موسسه است- ساخلو ■ ۲- دلیری و شجاعت- چالش وبرخورد- بازیکن زیرتوردر والیبال ■ ۳- روی کردن بخت و اقبال- موی مجعد- اندازه‌گرمی یا سردی هوا- شجاع ■ ۴- تن پوش مردانه- زینت مساجد- به پیش‌راندن وهدایت به سویی- راه میان‌بر ■ ۵- نوشیدنی داغ- سازضربی- موافقت طرفین دعوا ■ ۶- سیاهرگ- به سن بلوغ رسیده- باشکوه- قلیل ■ ۷- هریک ازاداره‌های ستاد ارتش- رود- شهر و تیم فوتبالی درآلمان- پارچه ابریشمی رنگی ■ ۸- نوراندک- بازاراوراق بهادار- واحدی درزمان- پول ژاپن ■ ۹- کفش پاشنه بلند روسی- چین و شکن- دومین شهر مذهبی کشورمان- درختی همیشه سبز ■ ۱۰- آخرین حرف انگلیسی- قانون صریح- دوخت محل جراحی- آبزی خوشمزه ■ ۱۱- زنده‌شدن مردگان در روز قیامت- فلزرسانا- مخفف امیر ■ ۱۲- عددآبادی- چرک جامه- درگذشت؛ مرگ- تنها ■ ۱۳- سریع‌ترین روش شنا- نوعی آچار- بالابر ماشین- جاسوسخانه امریکا ■ ۱۴- بازخورد- جگرسیاه- خراب؛ بایر ■ ۱۵- تیم آلمانی- شبکه اطلاع رسانی داخلی مربوط به یک سازمان یا مجموعه خاص

از بالا به پایین

■ ۱- ازتیم‌های پرطرفدارلیگ برتر فوتبال ایران- صفحه ترازو ■ ۲- بزرگی‌وبزرگواری- حدنصاب- بحر ■ ۳- یک حرف و سه حرف- ابرقدرت آسیایی- قراردادن ■ ۴- عنصر شیمیایی- اولین سلسله حکومتی در ایران- آگاهی ودانش- چغندر پخته ■ ۵- کشور ریگا- نمایش تلویزیونی- شیپوراسرافیل- سطح‌دست ■ ۶- به دنیا آوردن- شیشه نگهداری مایعات- دورویی ■ ۷- اسب تبریزی- لباس بلند- فلزسنگین- فرشته ■ ۸- زرنگ- آسمان- ترشرویی- خبر عیال که برعهده شوهر است- زیارت خانه کعبه ■ ۱۱- بالای فرنگی- کوه دست‌نیافتنی- موضع و مبحث- عالم غیب ■ ۱۲- درجه در ورزش‌های رزمی- محاط درسفیده تخم‌مرغ- ازنمازهای واجب- مساوی ■ ۱۳- بسط وتوسعه- نام پرنده‌ای است- خانه ■ ۱۴- کود پرمصرف کشاورزی- گناهی که مستلزم توبه وحد است- دیگ دهان‌گشاد ■ ۱۵- پرستار- فیلسوف بنام آلمانی واضع نقدعقل محض

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۲				۱	۸		
	۳					۵		
	۵					۴		
۷				۴	۵			
۸	۹						۷	
				۸			۱	
		۲	۳					۹
		۱	۲					۸
۵		۹						

جدول کلمات متقاطع
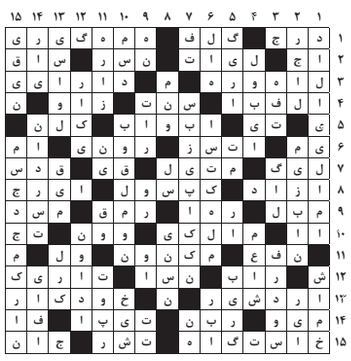
پاسخ جدول شماره ۴۴۱۹